اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

س: خراسانی، نظر شيخ خراسانی،

ج: شيخ صدوق

س: شيخ صدوق معذرت می­خواهم، اين در اين که اين يکی از کتاب­های شيخ که تحقيق کردند آن محق نشان داده که ايشان­ سال­های خيلی زيادی خراسان بوده، خيلی زياد يعنی

ج: اولاً مرحوم آقای چيز، مرحوم آقای نجاشی حالا وارد هم نشوم خب ضبط می­­شود مرحوم نجاشی ايشان نوشته نزيل ری با اين­­که ايشان ظاهراً قم بوده مرحوم صدوق نوشته نزيل ری، حتی کلينی را هم نوشته نزيل ری کلينی را هم نوشته نزيل ری به نظرم يا حالا صدوق و کلينی کلينی را هم نزيل ری خيلی،

س: ری را که اعم از قم نمی­گرفتند، حتماً قم را جدا می­نوشتند،

ج: نه ديگر جدا می­نوشتند، محمد ابن يعقوب بياور نوشته شيخنا الکينی نزيل الری

س: در ری ديگر عالم ديگر نمی­شناسند،

ج: بلی در اين سهل ابن زياد اين­ها هستند اين­ها هم رازی­اند ديگر اما در اين حدی صالح ابن ابی حماد رازی

س: در مورد چيز که دارد که در مورد شيخ صدوق نزيل ری دارد

ج: کلينی هم دارد به نظرم

س: بلی حالا من عرضم اين است

ج: اما اينش هم عجيب است يعنی بعض چيزها

س:

16: 1

ج: بلی ايشان معروف است قم اند ديگر، شيخ اصحابنا القميين است ايشان اصلاً آن عبارت سيدمرتضی که به قميين حمله می­کند غير شيخنا ابی جعفر تعبير می­کند، آن در عبارتی که در رسائلش آمده وقتی اصحاب قميين را می­گويد مابين غلات و فلان و مجبره و مشبه يک حمله

32: 1

عليه­ قمی­ها شيخنا اباجعفر را خارج می­کند واضح است که از اصحاب قمي است

س: بلی اين را اين تطبيق که چيز کرده برای پيدايش شيخ صدوق کرده اين مؤسسه امام هادی بلی اين­جا يک بحثی ايشان کرده، سفرها و اين­ها را نوشته بعد اين­­جا مفصل در مورد سفرهای طولانی ايشان به چيز نوشته به منطقه خراسان،

ج: نه رفته تا بلخ و اين­ها خراسان بزرگ به اصطلاح خراسان قديم چرا رفته اما اين­که مانده باشد در جايي ما نديديم نه زياد زياد هم نه نسبت به آن زمان که در طلب حديث رحله به اصطلاح بود در طلب حديث و می­رفتند سفر نسبت به آن زمان زياد نيست، آخر قرن چهارم است، اواخر قرن چهارم است اين قدر در طلب حديث و در سماع حديث رحله­ها بوده طولانی يمن و به اصطلاح شمال آفريقا و مصر حجاز و بعد همه اين­جاها را تا ماوراء النهر و اين انساب ثمانی واقعاً چيزی اعجوبه­ای است اين ثمانی، دهات ريز ريز اطراف خراسان می­گويد دخلتها در سفره اولی، دخلتها و فلان يک شب دو شب آن­جا بودم و عده­ای از بزرگان محدثين گاهی در همين دهات و روستاها بودند مثل همين کتابی که راجع به حاکم جُشمی، جِشمی، جُشم و جُشمی به اصطلاح از اين آقای استادی نقل فرمودين خب مرد ملای است يعنی نمی­شود انکار اين کتابش هم راسته تفسيرش هم تازه چاپ کردند و آن آقای شرقاوی به من می­گفت من با دست خودم اين ده جلد را به ما داد هديه محبت کرد از مصر برای ما آورد علی ای حال اين­ها نشان دهنده اين است که می­گويم مخصوصاً آن عبارت سمعانی را که آدم نگاه می­کند دهات گمنام اطراف خراسان و بعد بعد از خراسان ماوراء النهر اين­که ايشان تا آن­جاها رفته خارزم رفته اسم دهات را می­برد می­گويد دخلتها در سنه فلان دخلتها در سفر دوم اول خيلی عجيب است سمعانی يک فوق العاده­ای مرد خيلی پرکار است خيلی پرکار است انصافاً انسان اين­ها را که می­بيند،

س: برای سماع حديث رفته يا برای انساب و اين­ها

ج: نه ديگه ظاهراً هم سماع حديث هم به اصطلاح نوشته که بعد هم تراجم بيشتر دارد که از اين منطقه که هست، اين­ها فلان منسوبين اين منطقه اند و انصافاً اين کتاب الانسابش يک دائرة المعارف بسيار لطيفی است نکات تاريخی ادبی علمی حديثی رجالی تراجم خيلی نکات فنی دارد انصافاً اين کتاب خيلی قابل استفاده است خيلی کتاب نافعی است نه فکر نمی­کنم شواهد نشان نمی­دهد،

س: روايت ايشان گذاشته بودم کنار

س: می­خواهيد روشن کنيد دوربين را هم که مطلبی فوت نشود،

ج: روشن است به نظرم دوربين نه، اين ضبط را که روشن کردم من هنوز بسم الله نگفتيم،

س: اين را چون چيز کرده بودند که فرموده بودين،

ج: آقا گاهی اوقات در درس ما بسم­الله که می­گفتيم بعضی­ها اشکال می­کردند مال درس ديروز می­گفتم بابا به بسم الله اشکال ندارد مطلب بگوييم حالا بعدش به خود بسم­الله برگرديم اشکال دارين، تازه اين بسم­الله را اول بسم­الله گفت،

س: نه اين بسم­الله­اش گفته شده پس بگذاريد قطع کنم دوباره بگذارم

ج: نه باشد چه اشکال دارد

س: مرحوم آقای تستری می­گفت که حاشيه زدم بر قرآن مقصودش اين بود که در حاشيه قرآن نوشتم، مصاحبه، حالا چاپ شده به اسم حواشی مصحف، گوشه خود نسخه نوشته بود

ج: رضوان الله عليه شيخ بزرگواری بود بلی رحمة الله عليه خيلی وجود مغتنمی است کتاب­های که ايشان نوشته هم آن شرح نهج البلاغه­اش هم اين قاموسش آثار خيلی خوبی از خودش به جا گذاشت با دقت انصافاً،

س: عجيب اين­که عبارت چيز را ايشان مفصل می­نويسد، لذا هم اين به نظر ايشان اين عبارت منظور از خراسان خود خراسان باشد ايشان به نتيجه­ای رسيده مقدار سال­ها را نسبتاً زياد در آورده،

س: آن مقدمه­ای آقای رفيعی را می­گويي مؤسسه امام هادی

س: بلی بلی

ج: درسته، سفر است به هر حال نمی­گويد به ناحيه خراسان

س: آخر ايشان اين قدر آن­جا بوده که چيز

ج: آن وقت ما می­خواستيم بگويم که اين معلوم می­شود که مثلاً خراسان در اصطلاح محدثين از مثل قم و ری شروع می­شده ديگر می­رفته به اين­که جزو ری اصلاً جزو خراسان نبوده،

س: بلی اين پيدا شد اين هدايه چاپ مؤسسه امام هادی مقدمه صفحه 109 رحلاته ايشان گفته، بعد سفرها همين طور هی از تاريخ مجالس و امالی و اين­ها در آورده بعد مثلاً در مورد ری می­گويد بوسعنا القول ان الهجرة من قم الی الری کانت خلال کما بين العامين 339 و347 و بطبيعة الحال فانه بعد هذه الهجره کانت له اسفار الی قم بقربها من الری، می­­گويد

16: 7

ج: به عکس است اسفارش الی ری است نه اين­که الی قم

س: بهش می­گويند ايشان می­گويد در سال بين 339 تا 347 هجرتش به ری بوده ثم اقام فيها، حالا اين را شاهدش را ننوشته،

ج: از اين عبارت نجاشی هم اين طوری است نزيل الری معلوم می­شود ايشان ساکن ری شده اما خلافش شواهد تاريخی است شواهدی که ما الآن در دست داريم مشايخش و رواياتش و اين­ها همه­اش به قم می­خورد به محيط قم می­خورد بلی نجاشی هم نوشته اين مطلب را،

س: ايشان حتی خودشان می­­گويد آدرسی هم داده که می­گويد که رکن الدين هويدی ايشان را دعوت کرده،

ج: اين در اول چيز هم می­گويد کمال الدين عده­ای از کتب می­گويد در مجلس رکن الدين،

س: بلی فاجابهم که چون آن قبول کرده و رفته ری

ج: دارد اين اما اين فرض کنيم ممکن است به خاطر يک اميری يک

س:

19: 8

ج: اما اين­که ساکن ری باشد و تحديثش در ری باشد و از محدثين ری نقل بکند و محدثين در ری بيايند از ايشان نقل بکنند اين خلاف ظاهر است ظواهر تاريخش اين است که ايشان اهل قم است حالا ممکن است يک چند صباحی رفته تهران برگشته،

س: ايشان که می­گويد در همان امالی دارد که حدثنا محمد ابن احمد ابن علی ابن اسد الاسدی بالری فی رجب 347 اين از سمت ری دارد اين طوری

ج: اما سفره است مشکل ندارد که

س: بلی حالا سفر که منافاتی ندارد

ج: اما غير از هجرت است

س: ولی اين 347 که بگذاريمش کنار ايشان سفرهای خراسان ايشان يک ليستی از سفرهای خراسان دقيق نوشته فی رجب 352 بعد رحلته الی مشهدالرضا قاصداً زيارة الامام علی ابن موسی الرضا، و فی اثناء ذلک السفر حلّ فی نيشابور يروی الحديث و يستمعه و استناداً الی ما يقول رحمه الله فقد کان فی شهر شعبان من تلک السنة فی تلکم المدينه و فی السنة نفسها غفل راجعاً من تلک الرجعه و توجه نحو العراق

ج: 352 يا 53 بغداد آمده که شيخ

س: بلی بعد می­گويد که رفت بغداد

ج: شيخ مفيد و اين­ها ازش حديث نقل می­کند و ابن غضائری پدر

س: بلی ايشان می­گويد يحتمل 353 آن­جا باشد که چون منقولات زياد است،

ج: دو مرتبه رفته بغداد دو مرتبه رفته،

س: بلی می­گويد 353 و فی اواخر 353 رفته بيت­الله الحرام زار مدينة المنور بعد ايشان می­گويد که 354 و خلال عودته من الحج فی مطلع سنه 354 حل فی فيد و سمع الحديث فيها کما ورد الکوفه و

12: 10

من علمائها الحديث بعدش می­گويد در راه همدان هم وايستاد

ج: اين احمد ابن زياد ابن جعفر همدانی است آن­جا دارد و عند منصرفه من بيت­الله الحرام خودش می­گويد

س: بعد ايشان می­گويد ما نمی­دانيم 355 چه بوده ولی ما می­دانيم که نجاشی می­گويد 55 بغداد ايشان

ج: بغداد آمده

س: بعد می­گويد نمی­دانم چه بوده که رفته بغداد يعنی در چه مسيری بوده

ج: احتمالاً رفته برای زيارت مثلاً زيارت قبول ائمه(ع) مشاهد مشرفه احتمالاً برای زيارت رفته باشد،

س: بعد ايشان می­گويد تا 367 حالا نظر ايشان اين است ايشان احتمالاً در ری مانده بوده بعد می­گويد که 367 ايشان توجه الی مشهدالرضا، و بعد وصوله اليها املی مجلسين بعد ثم عاد من المشهد و لکن الظاهر انه لم يرجع الی الری بل استقر بالمقام فی نيشابور و فيها قام بنشر علم حديث آدرس به امالی است ايشان خيلی از بحث­های امالی تاريخ­ها را چه کرده، حتی مطلع شهر الشعبان 368 حيث فی هذا الشهر غادر نيشابور متوجهاً الی بلاد ماوراء النهر و فی طريقه ورد مشهد الرضا للمرة ثالثه و فيها املی المجالس الاخيره من الکتاب حيث املی آخر مجلس فی 19 شعبان 368 بعد می­گويد بالرغم من عدم المعرفة التاريخ الدقيق من مغادرته مشهده بالاتجاه ديار ماوراء النهر الا ان الظاهر سفره هذا اعقب زيارته الی مشهد الرضا باز می­شود چهارم،

ج: نه می­شود عقب الزيارة

س: اعقب احتمالاً شايد چاپی باشد يعنی بعد از زيارت مشهد

ج: و عقب زيارة،

س: بعد می­گويد و هو رحمه الله و ان لم يذکر مراحل سفره هذا و زمان وروده و مدت اقامته فی کل مکان الا ان المستفاد من مؤلفاته انه مر بالسرخس و مرو و مروز و بلخ و سمرقند و ايلاق و فرقانه اخسيکس، نمی­دانم چه

س: آری اسخيکتی، همان قصيرالدين اسخيکتی شاهر معروف

س: اسخيکس بلی و جبل بوتک و حيث ما حل کان يأخذ الرواية

ج: البته آن مرو و بلخ اولاً سرخس که می­گويد اصلاً در آن تاريخ راه رسمی خراسان سرخس بود يعنی از طوس می­رفتند به سرخس از آن­جا می­رفتند به سرخس از آن­جا می­رفتند مرو و اين­ها که الآن آن راه متروک است سال­هاست يعنی قرن­هاست آن راه متروک است، آن وقت اين قسمتی که رفته ماوراء النهر اين قسمت سمرقند و اين­هاست آن­ها ماوراء النهر اند و الا مرو و رود و اين­ها اين­ها همه جزو خراسان اند،

س: ممکن است از سرخس رفته باشد طرف ماوراء النهر

ج: نه ديگر می­رفتند طرف خراسان از سرخس از طوس می­رفتند طرف همان مرو و بلخ و اين­ها از آن­جا از آنجا از آمون دريا رد که می­شدند می­رفته طرف بخاری و سمرقند و کش و اين­ها آن­ها به حساب اصطلاحاً اين آمون دريا فاصل بود يا صيحون و جيحون، چون يک قسمتش بهم می­رسد آمون دريا بهش، اين صيحون و جيحون زيرش خراسان بود که الآن افغانستان است بالاش به اصطلاح ماوراء النهر بود اصلاً ماوراء النهر برای همين جهت بهش می­گفتند چشت صيحون و جيحون آن وقت شهرهای مثل سمرقند و بخاری و اين­ها همه جزو همان اند کل اين منطقه را هم خارزم يا عرب­ها خوارزم هم می­گويند تلفظ خوارزم خارزمی بودند،

س: ايشان می­گويد اين تأليف من لايحضره الفقيه در اين سفر بوده چون­که در اين­جا با محمد ابن حسن علوی معروف به نعمه ملاقات کرده و اجابت درخواست آن اين کتاب من لايحضره الفقيه را نوشتند،

ج: من يادم می­آيد احتمال می­دم آن شب هم با آقای زنجانی اين محمد ابن حسن ابن علی به نظرم در شجره­نامه­ای ما جزو اجداد ما باشد چون اين از اولاد اسحاق ابن موسی ابن جعفر است علوی بهش نمی­گويند اسحاقی بهش می­گويند من فکر می­کنم چون مدتی است شجره­نامه را نديدم چند سال است فکر می­کنم از اسحاق مثلاً بچه­اش فلان فلان فکر می­کنم در ذهنم بود که با اين ما به اصطلاح می­رسيم به اين سيد نعمه المعروف بنعمه،

س: بلی حالا خلاصه ايشان می­گويد اگر ما بخواهيم اين را درستش کنيم پس اقلاً چهار سالی اين سفر اخيرش طول کشيده چون ايشان تأکيد کردند پايان من لايحضر که 372 پايان کتابت اين کتاب بود و 368 سفر را شروع کرده پس اقلاً چهار سال طول کشيده ايشان می­گويد اقلاً چهار سال ولی می­گويد ما هيچ شاهدی بر برگشتن نداريم و فقط می­توانيم اين را بگوييم که قد استقر فی الری حتی سنة 381 و هی سنة وفاته شاهد بر اين که برگشت در ری بوده منتهی ايشان نمی­گويد اما عموم گرفته که

ج: نزيل الری

س: البته بلی رفته آن­جا ديگر پس حتماً ساکن ری شده

ج: اما خلاف ظواهر است نجاشی هم دارد اما خلاف ظاهر است آنی که ما احساس می­کنيم از مشايخ ايشان از طروق ايشان همه مال قم هستند سنی در ايشان هست در همان امالی و غيره ليکن اين سنی­ها غالباً مال همين خراسان الآن از خارزم هم در ذهنم نمی­آيد

س: بلی ايشان اتفاقاً شيوخ را بعد در واقع کار لطيفی که کرده همين است، شيوخ را براساس شهرها نوشته ايلاق اخسکس، بلخ

ج: اين خراسان است

س: جبل بوتک سرخس سمرقند، فرقانه فی کوفه مدينة السلام بغداد مرو روز، من مروه عرض کردم

س: مروه رود اين­های که عربی می­گويند مروه رود

ج: مثلی که مرورود است فکر می­کنم چون بعضی­ها مروزی نوشتند فکر می­کنم دوتا نسبت باشد، يکی مرروزی، يکی مروه روزی حالا اين من يکجايي ديده بودم،

س: مروزی که نسبت به مرو است،

ج: بلی مرو است،

س: مرورود را می­گفتند مروَرّود

ج: مرورّودی هم داريم مروروذی، مرّوزی هم ديدم با زی نه ذال چون مروروذ با ذال است من به نظرم مرّوزی هم ديدم نسبت مروذی حالا همان است مثلاً در تلفظ عاميانه من در بعضی از کتب مرّوزی هم ديدم مروَزی هم گفتند مروی هم گفتند مروَروزی هم ديدم آيا همه يکی اند يا فرق می­کنند، فکر می­کنم يک وقت ديدم که مرّوزی با آن با­ آن­های ديگر فرق می­کند،

س: اين را در آثار البلاد همين که حدس زد مرّورود نوشته تعريب نشده را ناحيه­ای است ميان ولايت غور و قرنه، قاضی حسين از اهل مرورود است اصلاً فارسی اين جوری نوشته مرو رود ننوشته، اما يا در حدود العالم هم که عربی است با دال است، مرو رود است

ج: نه اين قاعده­اش بايد مروروذ باشد ذال باشد، قاعده همان فارسی قديم هم با ذال است چون قبلش حرف ساکن، حرف علت ساکن اگر حرف علت ساکن باشد ذال خواندند.

س: ايشان اصلاً تصريح کرده گفته که بذال المعجمه بالفارسيه النهر فکانه مرو النهر و هی مدينة قريبة من مرو شاهجان بينه

ج: مرو النهر اشتباه نوشته، نهر مرو بايد جا به جا می­کرد

س: نه مرو رود خواسته اين را تعريب کند، مرو رود را گفته مرو النهر

س: رود را توضيح می­دهد الرود النهر،

ج: نه می­دانم در لغت عربی مضافه اليه را بعد می­نويسند در لغت فارسی قبل می­نويسند مرو رود يعنی رود مرو، فثوابه ان يقول نهر مرو نه اين­که مرو نهر،

س: خود حالا ايشان نکته­ای که شما گفتين هم گفته در ادامه اتفاقاً، گفته علی نهر العظيم فلان و هی صغيرة بالنسبة الی مرو اخری خرج منه خلق من اهل الفضل ينسهون مروروذی، مرّوزی

ج: می­گويم يکجای ديگر است، گفتم من ديدم اين می­گويد يک­جاي ديگر هم مرو است کوچک­تر است از اين مرو به آن می­گويند مرّوزی من الآن عرض کردم،

س: اين مرود را می­گويد همين مرود را دارد می­گويند

س: می­گويد خود مرود را مروزی هم می­گويند

ج: نه اين يکی غير از آن بزرگه است، می­گويد آن يکی

س: غير از مرو اصلی،

س: مرو اصلی است آن مروروز دارد می­گويد و هی صغيرة بالنسبة الی مرو اخری،

ج: پس يک مرو داريم، يک مروی يک مرورزوی، من فکر می­کردم مروزی هم يکی ديگر است غير از مروروزی است،

س: مروزی هم می­گويند نسبت به مرو رود است می­گويند مرودی

ج: من چون در بعضی از کتب ضبط ديديم مروزی اصلاً نوشتند با ضبط مروزی و فکر می­کردم که يک­جاي ديگری باشد يا جای ديدم من حالا الآن در ذهنم حضور ندارم،

س: می­گويد آن مرو مرو العظمی مرو شاهیجان است،

ج: شاهجان است، مرو شاهجان،

س: منتهی ضبطش شاهی­جان کرده،

ج: همان شاهِ جان، شاهِ جان

س: می­گويد اشهر مدن خراسان

ج: آن را مرو شاهجان هم دارند شاه جهان نه، شاهِ­هجان دوتا شاه­هجان مروشاه­هجان شايد مرو شاه­هجان يعنی مروی که مرکز است مرکز شاه است پايتخت شاه است مثلاً اين طوری

س: بلی حالا ايشان در اين شهرهای که شيوخ را شمرده سيزده­ دوازدهم مرو است، سيزده نيسابور است چهاردهم هم همدان است

ج: بلی نيسابور و مرو اين­ها تمام از خراسان اند اما فرقانه و نمی­دانم آن اسمش چه است؟ سمرقند و اين­ها اگر رفته آن­ها نه آن از خارزم است آن­ها از ماوراء النهر اند،

س: نسبتاً خراسان زياد بوده،

ج: اما خراسانی حساب نمی­شود

س: شيخ الطائفه به خراسان نمی­شود با اين مقدار

ج: نه خير سفر رفته هی رفته طلب حديث کرده،

س: سفر بعد سفرهايش طول کشيده

ج: هی رفته طلب حديث کرده برگشته، اما اصولاً ما اشکال­مان حتی رو عبارت نجاشی هست که می­گويد نزيل الری به ذهن­ما ايشان نزيل الری نيست ايشان ساکن قم بوده و هم

س: پدرش هم قم بوده

ج: خانواده اين­ها اصلاً قم بودند خانواده ابن بابويه، و اصولاً به ذهن می­آيد حتی همان تاريخ صاحب قم هم همين طور از بابويه است ديگر آن­هم ظاهرش اين است که در قم بوده اين­ها اصلاً ظاهرشان در قم اند و جزو به اصطلاح در اصطلاح آن زمان قمی­ها جزو عجم­ها عرب­ها هم اشعری­ها بودند ايشان جزو عجم­های قم حساب، آنی که ما احساس می­کنيم اين است حالا به قول ايشان شايد زياد رفته، خب چرا همدانی نگفتند چرا مکی نگفتند دوبار هم بغداد رفته اما محدود سفر ايشان اين است نسبت به خراسان از بقيه جاها بيشتر رفته،

س: هم بيشتر رفته هم جای شيوخ بودند ايشان جای که می­رفته خب سنی ها عامه بودند،

ج: بلی مخصوصاً منطقه بخاری و اين­ها

س: شيخ الطائفة بخراسان شايد به اين جهت

ج: علی ای حال الآن ما احساس نمی­کنيم که ايشان،

س: در خراسان زمان صدوق نبوده

س: وجه الطائفه بوده آن­جا رفته ايشان

ج: غرضم احساس ما اين نيست که اين مطلبی را که نجاشی گفته قابل قبول است،

بسم­الله الرحمن الرحيم

و الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول­الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتک يا ارحم الرحيم.

بحثی را که مطرح کرديم به عنوان مقدمه که حالا می­خواهيم نتيجه­گيری نهايي انشاءالله انجام بشود اين است که عرض کرديم آنی که ما احساس می­کنيم از زمان مرحوم شيخ زمينه­های ارتکاز رجالی و ارزيابی حديث براساس رجال از زمان مرحوم شيخ شروع شده نمی­شود انکار کرد و اين ارتکاز در زمان مرحوم علامه به خاطر کار خلاصه­ای که ايشان انجام داده اين ارتکاز خيلی بيشتر شد يعنی ديگر تقريباً، تقريباً اين شد اساس کاری شيعه چه حالا قبول می­کردند يا قبول نمی­کردند نکته­اش اين بود که بحث­های رجالی متعارف شد يعنی کاملاً ديگر همين شرحی که ملاصدرا بر کافی نوشته ايشان مباحث رجالی هم دارد خود ملاصدرا هم دارد که مثلاً فلان ضعيف ثقه غرض وقتی کار به اين­جا برسد که ملاصدرا مشغول رجال بشود اين معلوم می­شود يک ارتکاز عمومی بر اين­ جهت بوده و کتاب­های هم که در اين وقت مثلاً فرض کنيم کتاب مرآت العقول مرحوم مجلسی که رجالی نوشته کتاب پدر ايشان، ملاذ الاخيار الی آخره اين کتاب­ها همه مؤيد همين نکته است که اين مباحث رجالی ديگر انصافاً در شيعه جا افتاد ليکن بحث سر اين است که از عبارت شيخ ما در آورديم، که ايشان می­خواهد بگويد که همان قرن دوم هم مباحث رجالی بوده يعنی به عبارت اخری در حقيقت ايشان ارتکاز را از همان اول می­خواهد بدهد و اين­که اصحاب ما کتب رجال نوشتند تضعيف کردند توثيق کردند ظاهراً اين­ها را هم بر همين اساس ايشان مرحوم شيخ که آن ارتکاز را درست می­کند در اين­جا اين سؤال مطرح می­شود که آيا واقعاً همين طور است که در قرن دوم و سوم ارتکاز رجالی در بين شيعه موجود بوده حديث را براساس راوی بررسی می­کردند يا ارتکاز فهرستی بين شيعه بوده و حديث را براساس مصدر بررسی می­کردند آن­چه که ما الآن احساس می­کنيم هيچ­کدام نبوده نه ارتکاز رجالی بوده نه ارتکاز فهرستی بوده،

س: از قرن دوم

ج: از قرن دوم نبوده حتی قرن اول هم نبوده هيچ کدام نبوده من عرض کردم در قرن اول در دنيای اسلام آن­جا هم ارتکاز رجالی نيست يعنی در دنيای اسلام در قرن اول اوائل قرن دوم بحث­های رجالی مطرح نيست يعنی در حقيقت اگر بخواهيم حالا عنوان بيشتر بهش بدهيم بحثی که بيشتر مطرح است تراجم مطرح است نه رجال رجال اصطلاحاً علمی است که متصدری افراد می­شود به لحاظ وقوع­شان در سند روايت يعنی نکته­ فنی رجال اين است اما تراجيم شرح­حال افراد شخصيت ايشان کجا بوده کجا رفته چند سال زندگی کرده حالا غير از انساب که باز علم ديگری است در قرن اول بيشتر تراجيم مثلاً اين از صحابه است از اجلاء صحابه است از بزرگان است مثلاً تاريخش اين است و مثلاً کارهای که کرده اقداماتی که کرده فرض کنيم در زمان پيغمبر در جنگ­های که شرکت کرده کيفيت اسلامش چه مقدار با پيغمبر بوده يعنی اين قضايا بيشتر آن وقت آن مسائل مثل وثاقت ثقة ام لا، اين­ها ديگر خيلی مطرح نمی­کردند تقريباً می­شود گفت که يک نوع ارتکاز فقاهتی بيشتر يعنی شخصيت علمی طرف را نگاه می­کردند مثلاً امام باقر از پيغمبر اکرم اگر حديث لاضرر را نقل می­کردند قبول می­کردند به اعتبار اين­که امام باقر نوه پيغمبر است و خاندان رسالت است و امام من ائمة اهل البيت جليل القدر ديگر بيايند بگويند ثقه ام لا، ايشان مثلاً طبقه­اش به پيغمبر می­خورد طبقه­اش نمی­خورد اين چطور می­شود واسطه که بوده؟ بچه اين­ها را اصلاً بحث نمی­کرده اصلاً وارد،

س: کليه تراجيمی کافی بوده،

ج: ها! عنوان کلی تراجيمی و عنوان فقاهت و عظمت روحی در قرن اول و تا قرن دوم يعنی شما الآن در کتاب موطأ مالک خب شما همين مثالی که عرض کردم يک قصه­ای راجع به ضرر از آن دومی نقل می­کند همان راوی می­گويد و قال رسول­الله لاضرر و لاضرار همان شخص که قصه­ای عمر را نقل می­کند و همان شخص می­گويد و قال رسول­الله بعد که بحث رجالی در قرن سوم شد آمدند گفتند آنی که از عمر نقل کرده قابل قبول چون اين شخص عمر را درک کرده اما آنی که از رسول­الله نقل کرده قابل قبول نيست چون اين شخص لم يدرک رسول­الله، و لذا بزرگان حديث اهل سنت با اين­که در موطأ مالک بود اين را قبول نکردند به خاطر اين­که اين شخص لم يدرک با اين­که موطأ مالک به اصطلاح از کتاب­های بسيار مهم در دنيای اسلام می­گويند منصور به مالک گفت من اين را بنويسم در دامن کعبه آويزان کنيم و دستور بدهيم که نسخش را به دنيای اسلام بفرستند عمل روی همين کتاب باشد می­گويند خود مالک قبول نکرد اين طور نقل می­کند سعد السعود، آن وقت راوی چقدر دارد نسخه چقدر يعنی چقدر افراد شايد مثلاً چند هزار نفر تا حالا اين موطأ مالک را از وقت تأليفش 150 تا 167 که وفات مالک است اين را نقل کردند خب امام مذهب هم هست دقت می­فرماييد اين نکته­های رجالی در دنيای اسلام هم بعد از قرن دوم شد از اواخر قرن دوم که از اواسط شروع می­شود و عرض کرديم نکته اول بحثش وثاقت بود که آيا ثقه است يا نه؟ اواخر قرن دوم يواش يواش و اوائل قرن سوم مسأله به اصطلاح ارسال و عدم ارسال ادراک طبقه بحث طبقات مطرح شد کم يواش يواش بحث مسأله اشتباه اسماء و تمييز اسماء مطرح شد بعد يواش يواش آن فنون حديث شناسی اين مرسل است معضل است چه معضِل يا معضَل است و اين فنون را يواش يواش تطبيق کردند و اواخری يعنی در قرن خود همان سوم يواش يواش تعارض جرح و تعديل مطرح شد چون در اوائل فرض کن مثلاً يک نفر جرح کرده بود يک نفر تعديل بر اثر صد سال يکی آمد گفت نه آقا اين آقای که از علی ابن ابی طالب نقل کرده ثقه نبوده او می­گويد نه ثقه بوده آن وقت اين مباحث همه ناظر به قرن اول بود يعنی از ميانه­های قرن دوم و قرن سوم که اوج قصه است ناظر به قرن اول بود وقتی اين ناظری شروع شد نظارت رجالی شد از اين­جا بحث رجالی شد نه اين­که ارتکاز رجالی بود نه اين­که در قرن اول بيايند بگويند آقا تو اين آقا را درک کردی درک نکردی طبقه­ات می­خورد، نبوده تو اصلاً ثقه هستی اصلاً در اين بحث­ها نبودند آيا عبدالله ابن عباس مثلاً سنش کوچک بود آيا عکرمه حالا می­گويند عکرمه هم عبد بود اهل آفريقا بود اين­ها هم غالباً پدر و مادری نداشتند و می­گويند عبدالله علی پسر عبدالله ابن عباس مثلاً به طناب می­بستش می­گفت اين دروغ می­گويد بر پدرم نقل کردند از او جزو خوارج بوده اصلاً يعنی تفکر به اصطلاح زمان ما داعشی داشته می­گفته من کاشکی دستم اسلحه باش هرچه در کعبه است در مسجدالحرام بروم بکشم تفکر، يک چيزهای عجيب و غريبی اما تمام صحاح ست از ايشان نقل می­کنند تمام البته اين هست چون اين بالاخره شخصيتی است با اين خصوصياتی که گفتم عده­ای شان زيادتر نقل کردند بعضی­هاشان خيلی کم، از همه­شان کمتر هم مسلم است، آن مقدار که مسلم از عکرمه نقل کرده از عبدالله ابن عباس از بقيه خيلی کمتر اما به هر حال نقل کردند حالا اين نقل بعدها انتخاب شد مثلاً از امام سجاد هم نقل بود آن را نقل نکردند، از امام باقر هم نقل بود نقل نکردند، از عکرمه­ای که اصل و نسب درستی نداشت به خاطر اين­که مناسب با طبقات­شان بود از او نقل کردند با اوضاع خودشان بود، ديگر حالا آن يک بحث­های است که احتياج به يک کارهای جداگانه به هر حال وقتی که آمدند بررسی بکنند تمام اين­ها را بررسی رجالی کردند يعنی آن کاری که شد و بررسی فهرستی نشد زياد بررسی فهرستی شان خيلی کم بود سرش هم اين بود که نداشتند کتابی که بررسی بکنند چيزی نبود که بررسی بکنند، آنچه که در آن زمان در قرن دوم که قرن فقهاء است مطرح می­شود من عرض کردم کراراً يک مجموعه نوشته­های بوده از پيغمبر اکرم حالا يا صحابه نوشتند يا خود حضرت نامه نوشتند يک مجموعه­­های هم بوده کتابت از خود صحابه نيست واسطه است که اشهر آنها عمره بنت عبدالرحمن از عايشه نوشته، که بعدها معروف شد به سنن عمره،

س: شفاهی و سينه به سينه بوده بفرماييد

ج: بلی نه بقيه­اش ديگر شفاهی بوده، آن وقت و لذا اين مطلب هم مطلبی، الآن من نمی­دانم اهل سنت اين مطلب را توانستند جمع بکنند، اهل سنت اين کتاب عبدالله ابن عمر را جمع کردند و روش کار کردند، شايد دو سه جور کتاب باشد نه يک کتاب باشد،

س: بازسازی کردند

ج: بازسازی کردند و اصلاً بررسی کردند کتاب را اما باز با اين زوايای که من عرض کردم نه، به نظر من اگر بخواهيم اين کار را انجام بدهيم خيلی راحت می­توانيم آن مصادر اوليه غير از آن شفاهی­ها آن­ها را الآن بازسازی بکنيم يک مقدار نامه­های است که پيغمبر نوشته، يک مقدارش الآن در بخاری هست غير بخاری هست، اين يک کتابی اخيراً که صدا و سيما ترجمه به فارسی کرد من به نظرم آمد شايد جامع­ترين کتاب اين باشد خيلی فرمان­ها، من هم دارم اسم­هايش را يادم نيست، نه مکاتب الرسول يک چيز ديگری است عبارت ديگری دارد اسم کتاب، ايشان يک نفر به نظرم هندی الاصل باشد خيلی و حتی مثلاً کتب لهم رسول­الله کتاباً امرهم بکذا، اين را آورده نوشته متن کتاب در دست ما نيست فقط همين مقدار از کتاب يک مقدار زيادی از اين­ کتاب­های پيغمبر را،

س:

37: 32

ج: حميدالله اسم خوبی دارد کتابش الآن يادم نيست، الآن يادم نيست،

س: نشر سروش چاپ کرده

ج: انتشارات سروش، غرضم اين­که يک مقدارش را من در کتاب الاموال ابوعبيد ديدم نقل می­کند کتب الرسول، يعنی منابع فقهای اسلام آنچه که مربوط به رسول­الله بود يک مقدارش مکتوب بود مکتوب­ها يا مکتوب­های بود که صحابه نوشتند يا مکتوب­های بود که پيغمبر نامه نوشتند يا مکتوب­های بود که صحابه ننوشتند کسی ديگری از صحابه نوشته مثل عمره که از عايشه نوشته يکی ديگر هم هست برادر وهب ابن منبه، به نظرم عبدالله ابن منبه باشد به نظرم او از ابوهريره نوشته اين هم کتاب نوشتار است، من يک وقتی سابقاً صحبت کردم 144 اشتباه است 441 تقريباً همه­اش يا معظمش در مسند احمد آمده عبدالله ابن منبه يک همچو اسمی دارد عن ابوهريره عن رسول­الله اين جزو کتاب­­های است که در قرن اول موجود بوده منسوب به رسول­الله بوده اما خودش مستقيم ننوشته از ابوهريره نوشته اين مجموعه اين­­ها را جمع کردن خيلی لطيف است يک مجموعه­ای لطيفی است و در کل يعنی شايد من تا آن­جای که خودم ديدم چون مدت­هاست که من ديگر از انتشارات اصلاً محروم هستم، چه شيعه چه سنی، برای ما هديه بياورد از انتشارات جديد خبر ندارم و نمی­دانم اين کتاب دراسات فی حديث نبوی شايد متعرض شده باشد، قاعدتاً آن اعزمی شايد متعرض اما اين کار کار خوبی است، يعنی همچو کاری نشده من نديدم نشده يعنی من نديدم اين کار و مخصوصاً با اين روش­های که ما داريم که خيلی علمی واقعی اين­ها نامه­های پيغمبر چيزهای مثلاً فرض کنيد کتاب عبدالله ابن عمرو عاص می­گويد من در به اصطلاح حجة الوداع از پيغمبر اجازه گرفتم و نوشتم در حجة الوداع يعنی ايشان در حدود پانزده سال و نيم عمرش بوده نزديک شانزده بين پانزده و شانزده و نوشتن بلد بوده در سال هشت هجری به اصطلاح ايشان نوشته اين را تا وقتی رحلت پيغمبر حدود دو سال ايشان نوشته، که گفته شده هزار حديث است ليکن چيزهای که الآن چاپ شده کم و بيش دارد و يک شرحی دارد خود آن کتاب يک شرحی دارد، يکی چيزهای که صحابه نوشتند آنچه که بين شيعه از همه معروف­تر بود آنی که اميرالمؤمنين نوشته که حتی در روايات ما تأکيد شده کتبه اميرالمؤمنين من فلق فيه فلق شکاف، فلق فيه کلمه فيه يعنی دهان رسول­الله از ميان دو لب رسول­الله من فلق، يکی وقتی مدينه بوديم اين انس کتبی يادش بخير اين را گفتم خيلی خوشش آمد گفت خيلی تعبير زيبايي ماشين رانندگی می­کرد ايستاد نوشت، من فلق فيه، اين من فلق فيه در بصائر درجات ديدم نمی­دانم کافی دارد يا نه؟ بصائرالدرجات فلق، فلَق نگاه کنيد فلق فيه، نمی­دانم در کافی دارد؟

س: يعنی از دهان مبارکش شنيده هيچ واسطه­­ای نبوده

ج: کما اين­که عبدالله ابن مسعود می­گويد من هفتاد سوره از گوش خودم از زبان رسول­الله به گوش من يعنی هيچ واسطه­ای نبود، اين روايت ما دارد که کتبها اما فلق فيه چندتاست در بصائرالدرجات که من ديدم

س: در وسائل بلی دوتاست

ج: دوتا بيشتر من ديده بودم

س: سه­تا معذرت می­خواهم

ج: می­گويم حافظه ما خيلی خراب نشده هنوز اميد بهش هست، گفت سرکه هر قدر خراب بشود از آب ترشتر است بالاخره، خب بفرماييد.

س: در کافی هم يکدانه هست

ج: من خيال می­کردم کافی ياد نمی­آيد در کافی نديده بودم اما خيلی تعبير زيبايي است کتبه اميرالمؤمنين من فلق فيه،

س: اما الجامعه است، صحيفة طولها سبعون ذراعاً بذراع رسول­الله(ص) و املائه من فلق فيه و خط علی بيمنه،

ج: اين مخصوصاً مخصوصاً نکته لطيفش اين است که صحيفه صادقه علی تقدير ثبوتش اين صحيفه صادقه متفرقه است اما اين صحيفه اميرالمؤمنين جامعه است يعنی از بين صحابه ما دوتا صحيفه داريم که اسم دارند يکی صحيفه صادقه که منسوب است به عبدالله ابن عمرو عاص و اخيراً هم جمع­آوری کردند بازسازی کردند يکی هم صحيفه جامعه يعنی الجامعه صفتی برای صحيفه است اسم اين صحيفه و اين خيلی عجيب است يعنی اولين بار در ميان صحابه اين تفکر که ما بياييم آنچه که مربوط به اسلام است جمع بکنيم، دائرة المعارف دائرة المعارف معارف وحيانی يک دائرة المعارف بنويسيم همه را جمع بکنيم که گفت علمنی رسول­الله الف باب من العلم ينفتح من کل باب الف باب که اين خودش باب اگر قاعده کلی باشد يک مليون قاعده است باب تازه قاعده باشد،

س: به اين لحاظ می­گفتند که همه را جمع کرده،

ج: اين خيلی عجيبه يعنی اين تفکر اصلاً خود اين تفکر، من لذا هميشه عرض کردم که اصولاً کلمات اهل بيت يک کلماتی است خيلی سنگين است خيلی بالاست خيلی عالی، يعنی فرض کنيم آن­ها خيلی زور زدند صحيفه صادقه که مثلاً، که اين صحيفه صادقه را هم مثلاً انشاءالله توضيحاتش را بعد بايد عرض بکنم مثل بخاری مثل مسلم قبول نکردند حتی در کتاب ابن حزم دارد فانها صحيفة السوء تعبير به سوء دارد فقط آن حديث اولش که نهی رسول­الله عن اربع آن را قبول دارد بقيه­اش را می­گويد صحيفة السوء تعبير به صحيفه سوء دارد اين صحيفه­ای که اين­­ها دارد اما اين و اضافه بر اين جهات راجع به اصطلاح اميرالمؤمنين صحيفة جامعه تمام ديگر هيچ نکته­ای از شريعت نيست مگر اين که در اين صحيفه جامعه ذکر شده مثلاً در باب امام باقر(ع) با اين­که معروف بين ما مثلاً يبقر علم بقراء عبارت را اگر نگاه بکنيد يبقر علم النبيين خيلی عجيب است يعنی اين ببينيد اصلاً تعبير يک تعبير عجيبي است يعنی تمام اين، می­خواهين بيارينش تمام يک صد و بيست و چهار هزار پيغمبر است فقط رسول­الله نيست، آن گفت هرچه بخواهد بگويد حدش مثلاً بگويد من تمام روايات را جمع کردم اما يبقر علم النبيين،

س: مناقب جلد، مناقب آل ابی طالب مناقب ابن شهرآشوب جلد3 صفحه 328 يا جابر يوشک ان تبقی

ج: يوشِک به صيغه معلوم بخوانيد،

س: آری اوشک يوشک

ج: بلی،

س: موشکه

س: ان تبقی حتی تلقی

ج: ان تبقی فاعل يوشک است صيغه معلوم خوانده می­شود

س: بلی حتی تلقی ولداً لی من الحسين يقال له محمد يبقر علم النبيين بقراً

ج: خيلی تعبير بالاست حالا فرض کنيم خدای نکرده اگر يک انسان بخواهد خدای نکرده حرف دروغ بگويد اما همين مغز اصلاً تفکر يک تفکری است که يبقر علم النبيين صحبت اين نيست فقط يبقر علم رسول­­الله يا علم اميرالمؤمنين تمام يک صد و بيست و چهار هزار پيغمبر را حضرت می­آيد باز می­کند برای انطباق با زمان و با جامعه و بعد برای تاريخ، تا الی يوم القيامه يعنی خيلی صحبت­ها صحبت­های بسيار بالای است اين صحيفه جامعه امير، من در مصنف عبدالرزاق به نظرم ديدم از زبان ام سلمه که يک روز رسول­الله منزل من بود و علی ابن ابی طالب آمد پيش پيغمبر و معه جلد کبش اديم کبش يک پوست گوسفند بود و کان يسئل رسول­الله فملأ ملأ دارد ملأ الجلد اديم يا اکارعه، اصلاً همين جوری هی سؤال می­کرد اين را در مصنف عبدالرزاق است از ام سلمه، خيلی تعبير اين هم عجيبي است می­گويد آن­جا نشسته بود علی ابن ابی طالب از رسول­الله می پرسيد هی می­پرسيد هی­ می­نوشت، هی می­پرسيد تا اين پوست را پر کرد اين الآن معظم قرآن­ها، بلکه همه­اش ظاهراً قرآن­های که الآن هست همه پوست گوسفند اند ديگر الآن قرآن­های عهد اموی يعنی پوست آهو متعارف نبوده آوردی اين را، المصنف عبدالرزاق خيلی تعبير عجيبی است اين تعبير که می­گويد در منزل من بود يعنی اين با اين­که اين­ها اين مقدار اخبار اميرالمؤمنين را سانسور کردند ظاهراً اين از زير تيغ سانسور رد شده که آن پوست را پر کرد يعنی ظاهرش اين دو طرف پوست را حضرت با سؤال و جواب پر کردند، آن وقت اين مؤيد آن معنی می­شود که اين مثلاً مثل فخد بعير بوده يعنی پوست رو پوست بوده اين­ها را جمع کردند بهم­ديگر بچاندند مثل ران شتر شده آخر بعضی از روايات در صحيفه جامعه توصيفش اين است بعضی از روايات در صحيفه جامعه توصيفش اين است که به صورت کتاب است اين را من در بحث­های شب پنج شنبه خوانديم متون مختلفش را به هر حال آنچه که ما الآن داريم در قرن اول آن وقت اواخر قرن اول هم اين­ها به صورت رسمی نوه­های صحابه نقل می­کردند مثلاً عمر ابن شعيب که نوه به اصطلاح پسر عبدالله يعنی نوه نوه عمرو عاص از جدش عبدالله نقل می­کند از پدرش از جدش ما داريم مسند زيد در ميان شيعه اولين کتابی که الآن رسماً داريم البته سندش مشکل دارد متنی است که عمر ابن خالد از زيد عن ابيه امام سجاد عن ابيه الحسين عن اميرالمؤمنين اين قديم­ترين نوشته است که ما اصطلاحاً اسمش را گذاشتيم مسانيد نوادگان صحابه اين­ها نقل کردند يکش هم همين نواده عبادة ابن سامت است که همين حديث لاضرر در آن است حديث لاضرر که در کتاب مسند احمد يا در زيادات عبدالله آمده در آن­جا از نوه­ای عباده عن جده از عباده نقل، اين در حدود سال صد و سی و دو زمان امام صادق وفاتش است اين نوه عباده ايشان نقل می­کند و تمام اين­ها هم پيش آن­ها خدشه دارد و البته اين به اين معنی نشد که حالا مثلاً اين­ها نقل کردند اين روح فهرستی حاکم بشود متأسفانه بعدها که بررسی کردند بازهم اين­ها روی مبانی رجالی مثلاً عمر ابن خالد ثقه است يا ثقه نيست؟ آمدند روی مبانی رجالی حتی اين کتاب­ها را ارزيابی کردند خود کتاب به اصطلاح صحيفه صادقه مشکلات فنی ديگر داشت که حالا جايش بحثش اين­جا نيست ما در قرن اول آنچه که داريم که اواخر اوائل قرن دوم هم اين­ها ظاهر شدند نوشتارهای خود پيغمبر بوده که از همه مهم­تر نوشته عمر ابن حزم است که نوه او محمد ابن ابی بکر ابن عمر ابن حزم او را نقل می­کرده که اين پسر عموی عمره هم می­شود همين از انصار است ايشان نقل می­کند که پيغمبر نامه­ای نوشت برای يمن که ايشان رفتند به يمن خيلی نامه مهمی است اين نامه­ای که به عمر ابن حزم نوشتند در چند متن هم ازش الآن موجوده است، بيش از يک متن از اين نامه موجود است ما در بحث مناسبت آيه مبارکه اوفوا بالعقود متعرض يکی از عجايب اين است که در يک متنش اين است بسم الله الرحمن الرحيم يا ايها الذين آمنوا اوفوا بالعقود همين آيه قرآن، در متن ديگر اين آيه در متن نامه نيامده، ديگر نمی­خواهم چون وارد بحث اين بشوم.

يک مورد هم ما داريم که اهل بيت اين را تأييد فرمودند که امام صادق گفت برويم به خانه اين­ها يک نامه­ای دارند از رسول الله نگاه بکن ديه مثلاً فلان گفت رفتم اين طور بود فرمودند صدق، درست است اين مطلب درست است يک مورد اين جوری راجع به صحيفه صادقه موارد متعدد داريم مطابق با آن است ديگر حالا وارد اين بحث­ها بشويم طول می­کشد و آن عبدالله ابن وهب از ابی هريره است همچون اسمی، برادر وهب ابن، عبدالله ابن منبه شايد باشد برادر وهب ابن منبه که يهودی بود که بعد مسلمان می­شود به نظرم عبدالله ابن منبه باشد چهار صد و چهل و يک، چهار صد و چهارده حديث دارد که به نظرم شايد کلش در مسند احمد آمده عبدالله ابن منبه عن ابی هريره ببين،

س: حمام ابن منبه

ج: ها! حمام، حافظه بن منبه­اش در ذهنم مانده الحمدلله نصفش ماند حالا نصف ديگرش، به قول ملا،

س: نسخه هم دارد،

ج: نسخه هم دارد

س: دوتا نسخه هم دارد،

ج: چاپ شده اصلاً من ديدم چاپ شده،

س: می­خواهم بگويم بازسازی نيست،

چ: بلی چاپ شده به عنوان اقدم متون چاپ شده،

س: حمام ابن منبه

ج: من نجف بودم ديدم نخريدم اما در بازار ديدم، يعنی در حدود چهل و هفت، هشت سال پيش من ديدم، بلی چاپ شده نسخه دارد و فکر می­کنم يا همه­اش يا معظمش در مسند احمد آمده حالا اگر شماره داشته باشد حمام ابن منبه، ابن منبه­اش را در ذهن بود خيال می­کردم عبدالله و اين الآن يکی از آن مصادری است ليکن خود ابوهريره ننوشته حمام نوشته دقت فرموديد، آن وقت بعدها آمدند اين يعنی مجموعه نوشتاری که داشتند زياد نبود مجموعه شفاهی­شان بيشتر بود اما مجموعه، آن وقت اين مجموعه­های نوشتاری اين­ها بايد جمع بشود، تنظيم بشود و ارزيابی بشود اين مجموعه­های نوشتاری که اين­ها در قرن اول و اوائل قرن دوم بود، يکی از اين مجموعه­های نوشتاری خيلی خيلی مهم صحيفه جامعه اميرالمؤمنين است، يکی از اين مجموعه­های نوشتاری باز در درجه دوم اين کتاب مسند زيد است که به اصطلاح عمرو ابن خالد واسطی نقل می­­کند اهل سنت بالاتفاق آن را رد کردند اهل سنت بالاتفاق،

س: مسند زيد همين که برادر آقای جلالی چاپ کرد ظاهراً

ج: نه مسند زيد را ايشان چاپ نکرد نشنيدم تحقيق ديگر چاپ، آن وقت اين عمرو ابن خالد در صحاح ست فقط يک روايت دارد تهذيب الکمال را نگاه بکنيد به نظرم ابن ماجه است يا ابوداوند يکدانه روايت از اين کتاب در کتب اهل سنت آمده و همه هم حمله کردند بهش بالاتفاق بدون اختلاف که اين عمرو ابن خالد وضاع و کذاب بوده اتهام کذب دارد، حالا همين هم مثالی بدی نيست که می­خواهم بزنم همين کتاب با اين اوضاعی که ما گفتيم الآن مقدارش پيش ما موجود است می­خواهم بگويم مباحث فهرستی ما حتماً به اين نيست که يک کتابی موجود بوده نقل بشود اين کتاب موجود بوده عمرو ابن خالد نقل کرده اصحاب ما يعنی کسانی که در کوفه بودند غير از عمرو ابن خالد که واسطی بوده، از زيد چنين چيزی نقل نکردند از عمرو ابن خالد هم زيدی­ها نقل کردند از اصحاب ما نقل نکردند باز واسطه بعدی هم باز زيدی حسين ابن علوان کلبی و اين­ها بازهم زيدی است بعد از دو طبقه اصحاب ما از اين نقل کردند ليکن در حدود مثلاً من باب مثال از حدود نهصد و خرده­­ای روايت که در کتاب هست حدود سی، سی و پنج­تاش را نقل کردند، نه به لحاظ رجالی اين آقا را قبول کردند نه به لحاظ فهرستی قبولش کردند الآن روايت مسند زيد يک عدد سی و خرده­­ای يک مقدارش در کافی است يک مقدارش شايد بيشترش در تهذيب آمده خيلی يکی دوتا اگر باشد در فقيه يا اصلاً در فقيه نيامده، حتی مرحوم نجاشی که می­گويد له کتاب کبير هيچ صحبت راجع به ايشان نمی­کند، البته مبنای اصحاب ما بر اين بود که اين کتاب قابل قبول نيست آقای خويي روی مبانی خاصی که انشاءالله چون ما بايد شرح کتب را هم بدهيم قبول کردند اين روايت يعنی روايت عمرو ابن خالد عن زيد مورد قبول ايشان است، فقط نکته­ای را که من يک شب هم خدمت آقای علوی بروجردی اينجا تشريف آوردند عرض کردم، اگر الآن شما می­خواهيد جامع الاحاديث بنويسی خب کل کتاب مسند زيد را بيارين ديگر حالا، فقط فرقش اين است که در قرن چهارم يک کمش آمد، شما در قرن پانزدهم می­خواهيد، اعتماد که حق با اين است مخصوصاً که مرحوم شيخ طوسی از اين کتاب عمرو ابن خالد از اين کتاب زيد يک قصه­ای هست حديث جعلی که به اميرالمؤمنين نسبت داده ان رسول­الله حرم المتعه و لحوم لاهليه عام خيبر اين در مسند زيد هم آمده و الآن در مصادر ما مرحوم شيخ طوسی منفرداً از مسند زيد آورده از همان سند آورده، مرحوم صاحب وسائل هم آورده و لذا شهيدثانی قدس الله نفسه در کتاب شرح لمعه دارد که با وجود تعارض شديد در روايات ما مع ذلک روايتی به حرمت متعه نيامده، دقت نکردند چرا اين در تهذيب هست شايد مرادش روايت از طريق ما، اين طريق زيديه ديده اين فقط اين و من توضيحاتش را هم عرض کردم در بين بخاری و مسلم مسلم نقل می­کند که عمر گفت متعتان، بخاری اين را نقل نمی­کند بخاری اين را نقل می­کند که ان رسول­الله حرم، عن علی آن­هم عن علی،

س: در مصحف صحيفه حمام چاپ خانجی که چاپ 139 تا حديث است

ج: بيشتر است خودش، من يک وقتی گفتم صد و چهل­تا اما بعد نگاه کردم به نظرم در مسند احمد چهار صد و خرده­ای است،

س: البته اين مقداری

ج: نسخه پيدا کرده

س: نسخه که چاپ شده، خانجی چاپ کرده،

3: 51

مسند امام کاظم(ع) بوده به روايتی،

ج: آقای،

س: آن حاجی علوی چاپ کرده،

س: کاظمين

س: بلی

ج: مسند الامام الکاظم مال چيز است يکی هم به اسم مسند علی ابن سويد چاپ کردند، اين مسند نيست اشتباه است آن مسند ابراهيم ابن فلان مروزی،

س: مروزی، ابوعمران موسی ابن ابراهيم مروزی،

ج: موسی ابن ابراهيم مروزی اين چون با سندی ابن شاهک رفيق بود و بچه­های سندی ابن شاهک را درس می­داد لذا اين به خاطر رفاقت با سندی ابن شاهک فرصت پيدا کرد برود

37: 51

موسی ابن جعفر، در زندان احاديثی را از امام شنيده اين­­ها را به عنوان مسند آورده و اين آقای جلالی که فرمودید مسند امام کاظم اين روايات موسی ابن ابراهيم مروزی است که در زندان خدمت امام رسيده و از امام نقل می­کند و خب معلوم است ديگر وضعش هم معلومه، علی ای حال کيف ماکان، آن را می­خواهيد شما بيارين، عمرو ابن خالد در تهذيب الکمال بيار عمرو ابن خالد را، يک مورد صحاح ست هست و من در فقه­شان مراجعه کردم غير از حالا حديث ديدم اصلاً بعدی­ها همه بهش حمله کردند که چرا اين را آوردی اين عمرو ابن خالد کذاب است وضاع است بيار آدرسش را می­دهد، يا ابن ماجه است يا ابوداود به نظر من،

س: اما اين را ظاهراً کلاً اين صحيفه همين 140 تا باشد چون الآن محقق در اول کتاب از ذهبی نقل کرده گفته اما حمام ابن منبه صنعانی صاحب تلک الصحيحة التی کتبها عن ابی هريره،

ج: ابن ببينيد اين صحاح است،

س:

43: 52

من مأة و اربعين حديث

ج: من خود من اول می­گفتم در آن مسابقه، همين­های که شما بعضی از، من می­گفتم 140 ليکن اخيراً نگاه کردم چهار صد و خرده­ای ديدم شايد اضافه شد، چهار صد و چهل، چهل و يک اين­ها

س: نه ممکن است با آن استدراکات

ج: بلی اما من ديدم چهار صد و خرده­ای از اين کتاب­های جديد اگر باشد بيشتر عدد صحيفه را می­نويسند،

س: بلی

ج: و من فکر می­کنم حتی در خود کتاب مسند احمد هم حدود چهار صد و خرده­ای باشد حمام ابن منبه عن ابی هريره غرضم اين نکته فنی بود در قرن اول اصلاً نه ارتکاز رجالی بود نه ارتکاز فهرستی بود کتاب ها کم بود مجموعه نوشتارها، و لذا به نقل­ها در قرن دوم که آمدند اين­ها را نگاه کردند، در قرن اول نکات فقاهتی و تراجيم و اين­ها بيشتر بود در قرن دوم که آمدند يواش يواش نگاه کردند جنبه رجالی مطرح شد، آن وقت در جنبه رجالی همه را مطرح کردند حتی رو نوشته­ها هم مطرح کردند که آيا اين نوشته درست است اين نوشته درست نيست اين صحيفه حمام صحيح است آن صحيفه عبدالله ابن عمر عاص صحيح است يا نه؟ نکات رجالی و لذا بنده سراپا تقصير ديشب در بحث گذشته عرض کردم در حقيقت اين نکته که من گفتم تحليل رجالی ناظر به اين بود، آنی که ما از شيخ می­خاستيم در بياريم ارتکاز رجالی ارتکاز رجالی يعنی همان قرن اول علماء وقتی نقل می­کردند می­گفتند اين آقا ثقه است از مثلاً، يا اين صحابه ثقه است عن رسول­الله، اما در تحليل نه اين فاصله زمانی پيدا کرد، يک قرن و نيم گذشت اين ميراث­ها آمد بعد آمدند کار کردند روی ميراث­ها نوشتاری­هايشان زياد نبود آن مقداری که شفاهی بود بيشتر بود شفاهی را که آمدند بررسی کردند بررسی رجالی کردند يا قواعد حديثی اين مرسل است اين معضل است اين فلان است يا قواعد، دقت فرموديد نکته فنی چه شد؟ لذا ما اسمش را گذاشتيم تحليل رجالی نه ارتکاز رجالی ارتکاز رجالی نبود ارتکاز فقاهتی بود يا فقاهی به قول بعضی­ها ارتکاز تراجيمی بود اما ارتکاز رجالی نبود و اين راجع به قرن اول در بين اهل سنت.

در قرن دوم که به اصطلاح شيعه برگشت و شروع مطالب را از ائمه گرفتن آن­جا هم ارتکاز رجالی نبود که شيخ ارتکاز فهرستی هم نبود اصلاً چون ما عرض کرديم مسأله رجال و فهرست هردو تعبد اند شما به لحاظ نسخه می­­گوييد اين حديث قابل قبول است يا به لحاظ صفات راوی می­گويد اين قابل قبول است يا صفات راوی را می­بينيد يا خود نسخه را می­بينيد که يکی می­شود رجال يکی فهرست، اما در حقيقت اين­ها هيچ کدام نبود چرا؟ اولاً نکته اساساً اين بود که شيعه مبناش به اين شد که در همان قرن اول بيايد از علی ابن ابی طالب بعد امام حسين بعد حضرت سجاد مخصوصاً زمان امام سجاد اين يواش يواش شروع شد و اوج اين قصه امام باقر امام باقر اوج اين قصه يعنی نسبت به قرن اول در قرن دوم شد امام صادق، يعنی در حقيقت اگر بخاهيم نکته نقل بکنيم نمی­دانم روشن شد نکته کلامی بود يعنی رجوع شان به روايات اهل بيت به لحاظ انی تارک فيکم الثقلين بود، در قرن اول يا رو فقاهت و اجتهاد بود الآن هم شايد مطلع باشيد مباحث اجتهاد و تقليد يک حالت عجيبی دارد گاهی در کتب فقه می­آيد مثل عروه در اول عروه اجتهاد و تقليد دارد تا اين در کتب اصول می­آيد مثل کتب اصولی ما که مثلاً در کتاب کفايه اين را به عنوان خاتمه قرار داده اما در کتاب معالم جزء ابحاث علم اصول قرار داده محل کلامشان بوده خاتمه باشد يا، در مباحث کلامی هم متعرض شدند مباحث تصويب و اين­ها يعنی اين بحث اجتهاد و تقليد هم روحيه کلامی دارد يک نکته کلامی دارد هم نکته فقهی دارد و هم نکته به اصطلاح اصولی اما مباحث حجيت عترت و عصمت عترت اين تماماً کلامی بود مباحث وثاقت راوی بلی آقا پيدا کردی آن،

س: عمرو ابن خالد را می­خاستين

ج: آها!

س: آن را هم پيدا،

ج: در کتاب تهذيب الکمال، نه اللتيا و التی را نمی­خواست که همان تهذيب الکمال چون تهذيب الکمال دقيقاً می­آورد که در مثلاً فلان کتاب آمده

س: بلی ايشان تهذيب الکمال مزی جلد 21 صفحه 601

ج: اين يک جلدها ديگر است چاپ من، اين جلد اصلاً يازده است جلد چاپ من،

س: بلی اين­جا مال چاپ الرساله است مال اين دکتر بشار ابوالمهدی

س: چاپ جديد است خيلی اضافه کرده يعنی اضافه کرده تعليقه دارد

ج: نديدم من اين چاپ را

س: بايد بهتر از آن چاپ قبلی باشد

س: بلی، شماره اصلاً شماره مهم است، شماره 4356 ديگر آن رمز اولی که زده بخاری است و متفق عليه خ و قاف،

ج: قطعاً بخاری از اين نقل نمی­کند متفق عليه چه است؟

س: عمرو ابن خالد ابن فرخ ابن سعيد

ج: نه عمرو ابن خالد واسطی، نه بابا قطعاً نقل نمی­کند نه اين­که احتمالاً نه بخاری ضعيف­تر از بخاری هم نقل نمی­کند چون بالاتفاق، يک نفر نگفته ثقه يک نفر،

س: عمرو ابن خالد،

ج: همين زيد ابن علی،

س: بلی،

س: عمر ابن خالدهايش تمام شد،

س: واسطی اصلاً نيست درش

س: اين عمرو ابن خالدهای که دارد چهارتا دارد يکی عمرو ابن خالد ابن فرخ که عرض شد يکی عمرو ابن خالد ابوخالدالقرشی مولی بنی هاشم اصله کوفی انتقل الی واسط،

ج: همين،

س: اين بازهم متفق عليه است قاف دارد

ج: قاف يعنی نه متفق عليه، قاف يعنی ابن ماجه،

س: قزوينی

ج: قزوينی، عرض کردم به­تان قزوينی ابن ماجه بعد احتمال دادم ابوداوند يا ابن ماجه بيشتر ابن ماجه در ذهنم بود، اين متفق عليه نيست، يک توضيحی هم عرض بکنم متفق عليه که اين­ها می­نويسند بعضی­ها مثلاً که وارد نيستند اين­های که وارد نيستند خيال می­کنند همه اتفاق همه علمای اهل سنت اتفاق کردند کلمه متفق عليه در اصطلاح محدثين يعنی فقط بخاری و مسلم،

س: اين دوتا

ج: فقط اين دوتا اين اشتباه نشود، وقتی نوشتند متفق عليه خيال نکنيد همه علمايشان موافق اند،

س: اول اين همين را نوشته قاف را متفق عليه نوشته،

ج: نمی­­شود قاف،

س: و الا اشتباه قزوينی درست

ج: نه ابن ماجه است ديگر فقط يک نفر،

س: بلی پس من آدرس را تصحيح کنم، جلد 21 صفحه 603 شماره 4357

ج: فقط ابن ماجه نقل می­کند،

س: روی عن حفة ابن ابی حبه کوفی

ج: حَبّه

س: حَبه ابن ابی حبه کوفی و حبيب ابن ابی ثابت،

ج: اين­ها در ابن ماجه نيست هيچ کدامش نيست

س: بعد از آن پرانتز قاف را گذاشته،

ج: زيد عن زيد ابن علی،

س: بعدی هم و زيد ابن علی ابن الحسين باز قاف

ج: اين قاف اين قاف دارد،

س: اين دوتا را زده قاف و حبيب ابن ابی ثابت را هم زده قاف،

ج: نمی­دانستم من فقط زيد ابن علی را ديدم

س: له عنه نسخه

ج: همين، همين مسند زيد است،

س:

25: 00: 1

اسرائيل ابن يونس و عباد ابن کثير بصری و اين­ها هستند بعد اين­ها را نقل کرده

ج: نه آن دوتا آن­ها از عمرو ابن خالد عن زيد اين­که قاف می­نويسد آن در راوی است يعنی قاف را گاهی در مروی عنه می­نويسد گاهی در راوی می­نويسد،

س: بلی مروی­ عنهاش دوتا در راوی­ها دوتا

ج: دوتا

س: و قال عبدالله ابن احمد ابن حنبل عن ابيه متروک الحديث ليس بشئ، بلی بعد می­گويد که و قال ابوبکر الاصرم عن احمد ابن حنبل کذاب يروی عن زيد ابن علی عن آبائه احاديث موضوعاً يکَّذب يا يکذب

ج يکذِب بعد

س: چقدر حرف اين سنی را باور کنيم در اين­که يروی عن آبائه و يکذب

ج: همين که هست الآن ما هم از ابن فضال نقل شده ثقه ابن فضال دارد ما غير از ابن فضال، نجاشی ندارد نجاشی فقط می­گويد له کتاب کبير و سند می­آورد به کتاب، الآن ما انشاءالله در بحث­های فهرستی من جمله همين مسند زيد را هم بررسی می­کنيم که اين چه وضعی دارد اين کتاب مسند زيد،

س: حالا از دوتا نقل می­کند که از ابوداود پرسيدند از ابی خالد يکبار گفته هذا کذاب يکبار گفته ليس بشئ،

ج: اصلاً يک نفر من نديدم بگويد لابأس به حتی، می­خواهی حديثش را از خود،

س: بعدش هم ايشان می­نويسد واسط رفتنش هم به خاطر همين شغلش بوده

ج: چون می­گويد کذاب بود بعد امرش معلوم شد دروغ می­گويد رفت شهر ديگر اصلاً برای اين­که رد گم بکند مثلی که کذاب خيلی هنری بوده خيلی هنرمند هم بوده در،

س: می­گويد که عن بکير قال کان فی جوارنا يضع الحديث و لما فطن له تحول الی واسط

ج: فطن با طاء نه فتن مفتون، مردم فهميدند که اين دروغگوست رفت از کوفه خارج شد رفت يک شهر ديگر نه اين­که متفق عليه است بين­شان، من هدفم اين بود که غرض مثلاً اين خيال نکنيم هر کتابی بود اين بين شيعه زود جا افتاد همين کتاب بود از زيد ابن علی هم بود بين شيعه جا، و اين جا نيفتادن خوب دقت کنيد مثلی که در باب کلام شيخ گفتيم اين زمان خود عمرو ابن خالد نيست يک دو واسطه از زيدی­ها اند بعد جا افتاد مثل سعد ابن عبدالله اين نکته را من عرض کردم،

س: بعد از مدتی

ج: ها! اين آمد قم پيش قمی­ها عده­ای از احاديثش جا افتاد الآن شما احاديث عمرو ابن خالد عن زيد را نگاه بکنيد کافی هست تهذيب هست،

س: آدرسش در بين خودمان،

ج: بلی خودمان در تهذيب هم کافی هم هست، اگر سند کامل بيارين مثل اين ناقص نباشد مثل آقای خويي يک حسين ابن علوان است، يک منبه ابن عبدالله است همين­هاست يعنی طائفه خود زيدی­هاست عمرو ابن خالد

س: زيد باشد، عن ابی جعفر هم داريم در کافی

ج: حالا ممکن است يکی دوتا و الا معروف است که عن زيد چون می­گويد من در مدينه رفتم اعلم بنی هاشم زيد بود، لم اجد افقه و الاعلم يعنی اعلم يا افقهی که تعبيرش

س: عن اصحابنا کافی جلد3 صفحه 211 حديث شماره 4 عدة من اصحابنا عن احمد ابن محمد ابن خالد عن ابيه عن ابی الجوزاء عن الحسين ابن علوان عن عمرو ابن خالد عن زيد ابن علی،

ج: دو طبقه­اش از آن­ها اند بعد توسط برقی پدر به قم آمده، يعنی به عبارتی،

س: آن درسته حسين ابن علوان

ج: علوان ضبط شده،

س: اين کامل زيدی است

ج: بلی اين هم از همان­هاست حسين ابن علوان کلبی البته اين هم محل کلام است آقای اين را توثيق کرده مشهور توثيق نکردند آن ابی الجوزاء هم منبه ابن عبدالله يا عامی نوشته يا بطری نوشتند زيدی نوشتند يا مثلاً شيخ بخوان سعد عن مثلاً ابی الجوزاء يعنی دقيقاً آدم نگاه بکند دو طبقه کتاب جا نيفتاده بود يک دفعه در زمان­ قمی­ها می­آيد قم جا می­افتد و اصولاً ما توضيح داديم اصولاً قم مرکز فهرست است اصلاً اساس فهرست از قم است،

س: ابن بوته هم که فرموديد قم است

ج: آن هم قم است ابن وليد در قم است ابن بوته اينها اصلاً مرکز و،

س: اين که مورد شيخ که فرموديد تهذيب جلد 3 صفحه 93 فاما ما رواه محمد ابن حسن بقال عن عبدالله ابن منبه

ج: اين ابی الجوزاء است

س: عن حسين ابن علوان

ج: عن حسين ابن علوان عن عمرو ابن خالد دقت کردين يعنی می­خواهم بگويم آنی هم که جا افتاد بعد از دو طبقه نه اين که در همان زمان يعنی چه شد؟ شد تحليل يعنی آمدند گفتند و بازهم کتاب می­گويم سی­تا سی­ و شش­تا شايد حديث کلاً ما در کتب اربعه سی، سی و پنج، شش­تا اما کل کتاب ايشان نهصد و نودتاست نهصد و هشتاد تا کل کتاب زيد مسند زيد،

س: الآن من اين کتب اربعه زيد را عرض می­کنم يعنی بدون تکراری يادداشت

ج: عمرو ابن خالد عن زيد،

س: عمرو ابن خالد

ج: بلی عن زيد، آنچه که ما الآن داريم نکته را دقت بکنيد در قرن اول زمان حضرت سجاد، امام باقر امام صادق شيعه به دنبال نه بحث رجالی بود نه بحث فهرستی بود نه تراجيم بود بحث کلامی عصمت ائمه، اصلاً عصمت ائمه مطرح بود،

س: تمسک به ثقلين

ج: و به اصطلاح ديگر نمی­آمدند بحث رجالی مطرح بکنند آن وقت می­ماند اين کسانی که از ائمه نقل می­کردند چون اين در کوفه اين کار بيشتر شد يا افرادی که در مدينه بودند يا در بصره بودند يا يواش يواش اشاعره قم اينها می­آمدند به مدينه می­آمدند به مکه، می­آمدند به مکه يا برای عمره يا برای حج، مثلاً فرض کنيد از زمان حضرت سجاد تا حضرت صادق(ع) حدود هشتاد سال مثلاً هفتاد سال، هفتاد سال سفرهای متعدد لذا اگر حديثی هم می­آمد نوشته هم می­شد جنبه رجالی هم داشت، جنبه فهرستی داشت يا به قول ابن وشاء می­گويد ششصدتا يا نهصدتا استاد و شيخ ديدم که در مسجد می­گفتند حدثنی جعفر ابن محمد اين­ها را باهم مقايسه می­­کردند بعد هم از امام سؤال می­کردند لذا ما در اين مدت در اين فاصله بين هشتاد مثلاً زمان حضرت سجاد تا صد و پنجا اين هفتاد سال نه کتاب رجالی می­بينيم نه کتاب فهرستی، بلی گاهی می­آمدند خدمت امام صادق آقا کتاب حريز؟ می­فرمودند خوب است، مثلاً ما داريم امام هادی يا امام عسکری کتاب يونس را حضرت ورق زدند فرمودند اعطاه بکل حرف نور فی الجنه، ببينيد ما کتاب داشتيم در کوفه کتاب­ها موجود بود نه اين­که کتاب­ها ليکن تمام اعتماد روی کتاب باشد نبود چرا؟ چون هی مراجعه می­کردند سؤال می­کردند می­گفتند آقا من رفتم خدمت حضرت اين جور گفت آن آقا گفت اين جور گفت لذا آنچه که در آن زمان مطرح بود جنبه علم بود نه جنبه تعبد کثرت­ کتاب­ها در کوفه نوشته می­شد پخش می­شد و بعد خود ائمه(ع) اشاره می­فرمودند سؤال می­کردند مثلاً ما الآن چند مورد داريم که از اين کتابی که به اسم اميرالمؤمنين سنن و احکام، حضرت صادق کذبوا علی علی، اين دورغ است، اصلاً اين دروغ است، اين مطلب دروغ است نيامدند بگويند که اين مثلاً راويش ضعيف است ثقه است اين راويش که بوده؟ فلان که بوده اصلاً دروغ است اين مطلب دروغ است، در همان سؤالی که از حضرت به اصطلاح اميرالمؤمنين می­کند راجع به اختلاف حديث بر رسول­الله حضرت نمی­فرمايد بيايد بگويد راوی، در يک­جايش می­­فرمايد در چهار مورد، سه چهار مورد که هست، يکش اين است که کسانی را کانوا يکذبون علی رسول­الله آن هيچی آن اصلاً بهش توجه نمی­شود دو اين­که ناسخ و منسوخ را نشناخته يک چيز ديگر هم دارد و بعد اين­ها اطلاع به تمام احاديث رسول­الله نداشتند من مطلع هستم، من دقيقاً حديث رسول­الله از من بايد سؤال بکنيد، ببينيد بحثی که الآن مطرح می­شود بحث­های کلامی بود عصمت، و لذا بلی در قرن بعد که آمد که مثلاً از سال­های صد و پنجا که اين نسخه­ها رفت به طرف بغداد و بعد از دويست که اين نسخه­­ها آمد به قم رو نسخه­ها کار کردند کاری که رو نسخه­ها شد بيشتر، تصحيح نسخه­ها و بيشتر البته بحث­های رجالی هم گاهی مطرح کردند که اين آقای که اين نقل کرده اين اصلاً می­شناسيمش نمی­شناسيم، و خوب دقت کنيد اينی که مرحوم شيخ طوسی اين نکته را هم عرض کنم، شيخ طوسی می­گويد که اصحاب ما عمل به اخبار می­کردند ليکن اخبار مخصوص آن­های که رواتش از اماميه اند از ما هستند، شايد مثلاً شما بگوييد اين نکته نکته رجالی است، بالاخره نکته اين­که امامی هست يا نيست؟ نکته رجالی است به صفات راوی بر می­گرده ليکن اگر دقت بشود مراد شيخ، درست هم هست مطلب ايشان، چون اين­ها از راه اماميه به روايات اهل بيت می­خواستند به کلمات اهل بيت برسند به مبنای اهل بيت برسند، يعنی اين­ها توقع نداشتند از ابوحنيفه از امام صادق چيزی نقل کرد دقيقاً مثلاً مبنای شيعی باشد يعنی به عبارت اخری اين مطلبی را که شيخ می­گويد از اصحاب ما گرفتند اين نکته­اش همان نکته کلامی بود چون دنبال حقايق اهل بيت بودند نه اين­که دنبال بحث اين­که امامی بودند مثلاً فرض کنيد محمد ابن مسلم الآن روايت دارد در کتب اهل سنت هم، از خود سنی­ها عن فلان عن فلان عن رسول­الله شيعه آن­ها را هم عمل بهش نمی­کرد شيعه محمد ابن مسلم امامی را به خاطر اين­که از امام صادق يا امام باقر نقل می­کند يعنی امامی بودن در راه رسيدن به مبانی اهل بيت راه رسيدن به حقايقی امامی بودن يعنی اين، نه اين نکته رجالی نکته رجالی مطرح نبود، و لذا اگر مثلاً محمد ابن مسلم يا زراره يا ديگران که ما داشتيم شخصيت­های معروفی بودند حديث نقل می­کردند از مثلاً فلان ابن عباس عن رسول­الله شيعه رو آنها حساب باز نمی­کرد شيعه حسابش اين بود، همين طور که از ابان ابن تغلب نقل شده شيعه کسی است که در زمانی که صحابه اختلاف کردند به علی ابن ابی طالب برگرده و الآن در زمان ما در نقل از علی ابن ابی طالب اختلاف بکنند به جعفر ابن محمد برگرده اين شيعه است خلاصه­اش، اين­ها دنبال اين نکته بودند نکته­ای که کتاب الله و عترتی بودند لذا به ذهن ما می­آيد که در قرن اول و دوم تا اواخر قرن تقريباً تا نيمه­های قرن دوم که ديگر کتاب­ها می­­رود بغداد و رو کتاب­ها کار می­شود بازهم کارهای روی کتاب­ها بيشتر جنبه مثلاً تصحيح نسخه و اين­هاست که نسخه مثلاً درست باشد و مع ذلک بازهم گاه گاهی مطرح می­کردند با خود امام.

ما نظر ما اين است که از امام رضا(ع) يواش يواش در شيعه مسأله جديدی مطرح می­شود و آن عرض روايات ائمه متقدمين و اين­که از امام گاهی هم به عنوان روايات است روی عن جدک کذا و روی عن جدک کذا، و گاهی هم مثلاً فلان کتاب روی کتاب­ها و ائمه(ع) جواب­ امام­ها را به لحاظ مسأله رجالی يا فهرستی نبود جواب امام را به لحاظ مسأله کلامی بود اصلاً ديدگاه اين بود بلی در نسخه­ها که در بغداد رفت بزرگانی مثل مرحوم ابن ابی عمير رو نسخه­ها کار کردند نسخه­ شناسی کردند، بر او خود روات کار کردند افراد را می­شناختند آن­های که قابل اعتماد اند و مع ذلک کله باز ابن ابی عمير رواياتی داشت که بعدها اصحاب بهش عمل نکردند ما الآن مقدار زيادی روايات ابن ابی عمير داريم که اصحاب بهش عمل نکردند معظم­ آن­ها در ميراث­های واقفی آمده، مرحوم کلينی عن حميد ابن زياد عن ابن سماعه عن محمد ابن زياد اين محمد ابن زياد ابن ابی عمير است اين روايت را اصحاب به اصطلاح ما بهش عمل نکردند اما در ميراث­های واقفی آمده که حالا اين شرح بعدی.

پس بنابراين در قرن دوم اواخر قرن اول و اوائل قرن تا نيمه­های قرن دوم شيعه در حقيقت رو مسأله عصمت تمسک کرد و هدفش اين بود که به حقايق اهل بيت برسد و اين نسخ متعدد بودند راوی­ها متعدد بودند اشخاص فراوان بودند شک و شبهه­ای می­شد مستقيم مکه، مدينه مکه به امام مراجعه می­کردند اصلاً ديگر نوبت به اين تعبد نبود،

س: فهرست و رجال

ج: ها! به تعبد و اين­ها البته اين بود که عده­ای مطالب را به نحو شفاهی برای ديگران می­گفتند عده­ای هم نوشتار خودشان من خدمت امام بودم اين مطلب را فرمودند، تو بگير اين را نقل کن اين­ها زير بنای اسناد يا زير بنای فهرست شد اين نقل­ها اگر شفاهی نقل می­کردند آن شفاهی برای کس ديگر نقل می­کرد بعدها می­شد سند، برقی که نقل می­کرد می­شد سند اگر نوشتار داشت اين نوشتارش را به شما می­داد شما به شخص مثلاً فرض کنيد حفص ابن غياث اهل سنت بود گفت خدمت امام صادق رسيدم اين سؤالات را کردم امام اين جور جواب دادند اين نوشتار به پسرش يا به شخص ديگر داد آن به شخص ديگر می­داد که مشهورش همين سليمان ابن داود منقری است او می­داد مثلاً به شيعيانی که در، توسط او می­رسد از اين­جا يواش يواش بحث­های فهرستی شکل گرفت که تو از که گرفتی؟ او از که گرفته، اين اجازات يواش يواش از اين­جا شکل گرفت و لذا تحليل فهرستی هم مثل تحليل رجالی اهل سنت قرن بعد است يعنی يواش يواش از قرن بعد و لذا ما اسمش را تحليل گذاشتيم نه اين­که منهج منهج فهرستی بود منهج نبود يا مثلاً ارتکاز ارتکاز فهرستی بود نه اصلاً به ارتکاز کار نداشتند، ارتکاز اين بود که بايد به ائمه مراجعه کنند ارتکاز اين بود کلمات ائمه را از اصحاب ائمه، بزرگان اصحاب مثل زراره و محمد ابن مسلم و بعد آلاف از مردم کوفه که می­رفتند مکه و مدينه، می­آمدند می­گفتند آقا ما خدمت امام رسيديم اين سؤال را کرديم امام اين جور، او می­گفت اين جور است اين می­گفت اين جور است و لذا ما هم عرض کرديم، در زمان، ما الآن از امام باقر يا امام سجاد در تعارض نداريم اما امام صادق داريم، که در حقيقت اين تعارض در زمان امام صادق پيدا شد سر پيدا شدن تعارض هم سه مرحله مهم تاريخ اسلام است که امام صادق در هرسه مرحله بود از يک طرف ايشان تا سال 121 در دوران بني اميه بود و سال 121 قيام زيد اتفاق افتاد هيجان بزرگی در کوفه شد از سال 121 که هيجان کوفه شد تا سال 132 که عباسی­ها سرکار آمدند از سال 132 تا 136 که سفاح بود و به مخالفين داخلی کاری نداشت به امام صادق کاری نداشت، از سال 136 تا 148 يا 50 که رحلت ايشان است منصور بود که سخت پاپيچ امام صادق شد لذا امام اين زمان­های مختلف است ديگر اين­ها اداره کردن جامعه شيعه با اين تفکرات مختلف، گاهی مثلاً شيعه می­گفتند آقا چرا قيام نمی­کنيد؟ زيد قيام کرد شهيد شد، دارند جنايت می­کنند بنی اميه اين کثافت کاری­ها را کردند يا مثلاً شما در خراسان ان لک بخراسان مأة الف سيف، صد هزار شمشير زن داری مثلی که الآن مثلاً می­گويند در يمن يک مليون ما جنگنده داريم، الی آخر اين ارقام و آمار را به حضرت می­دادند، حضرت می­فرمود نه آقا همچو مطلبی نيست، حالا الی آخر آن، اينی که امام بخواهد در اين محيط متلاطم، در اين يعنی از فاصله فتره وفات رحلت پدر بزرگوارشان 114 تا 121 هفت سال است از 121 تا 132 يازده سال است، از 132 تا 136 چهار سال است، از 136 تا 148 دوازده سال است اين فتره­های مختلف وضع آن وقت شيعه هم عمده ثقل سنگينش در کوفه بود با قيام زيد اصلاً خود ابی الجارود از امام صادق نقل می­کرد يک دارد که يک دختری مثلاً غمغمه­ای آب دستش بود ريخت، حضرت می­فرمود همچنان که اين آب از اين غمغمه ريخت ايمان از قلب ابوالجارود ابوالجارود هم تا آخر عمر زيدی ماند، باز خالد ابن چه است آن؟ سليمان ابن خالد اقطع اين زيدی بود به عکس برگشت جعفری شد برگشت به امام صادق، از طريقه زيديه دست ورداشت يعنی اصلاً امام(ع) در يک بحبوحه و لذا آنکه می­گويد انا خالفت بينهم يا شبيه اين يک مقدارش درست است ليکن اين­ها مال قضایای اجتماعی است همان طور که خود امام فرمودند پس بنابراين ما با مشکلات حديثی بعدها که اصحاب در بغداد رفتند يک مقداری از اين مشکلات را حل کردند در قم بيشتر روش کار شد به هر حال بغداد هم نزديک کوفه بود باز با اختلافات می­توانستند بيايند نسخه­ها را نگاه بکنند بررسی بکنند يا هنوز مثلاً يونس ابن عبدالرحمن می­گويد من وقتی آمدم کوفه هنوز عده­ای از اصحاب امام باقر زنده بودند و اما اصحاب ابی عبدالله زياد متوافرين يعنی می­آمدند می­گرفتند بررسی می­کردند آن­که دارد که خدمت حضرت رضا رفتيم که حل مشکل بکنيم که حضرت يک نکته­ای را عرض کردند.

لذا اين نکته­­ای که ما الآن ذهن­مان هست در قرن اول در دنيای اسلام نه طريقه رجالی بود نه به اصطلاح نه فهرستی بود،

س: تا صد و پنج

ج: ها! تا مثلاً صد و سی و چهل، تا صد و پنجا در شيعه از سال­های هشتاد تا صد و پنجا که زمان امام صادق است آن­هم نبود اما يواش يواش زمينه­های رجالی زمينه­های رجالی جای که حديث شفاهی بود اين برای آن گفته بود، و زمينه­های فهرستی جای که نوشتار بود نوشتار را داده بود اين نوشتارها را فيمابعد بررسی کردند طبق اين نوشتارها فهرست تنظيم شد اين خلاصه مقدمه،

س: ديگر اجازه هم از اين­جا شروع می­شود

ج: اجازه هم از اين­جا شروع می­شود

س: بحث اجازه و

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين